



صهیونیست‌ها منصوره عالی‌خانی، نقاش پیشکسوت را هم شهید کردند

خون روی بوم



مریم فضائی خبرنگار گروه فرهنگ

منصوره عالیخانی یک نقاشی دارد برای غزه؛ تصویری تلخ و تکان‌دهنده از مادری که در اوج اندوه فریاد می‌کشد و کودک خونی‌اش را در آغوش گرفته. بر این بوم، رنگ سرخ چنان پاشیده شده که گویی نه تنها خون کودک، بلکه خون دل خود هنرمند است که جاری شده. گویی عالیخانی نمی‌خواست تنها با حرکت قلم‌مو، رنگ قرمز را به تصویر اضافه کند و جان خود را برای کشیدن این نقاشی خرج کرده است. در روزگاری که ارزش هنر با معیارهای سطحی سنجیده می‌شود، این اثر فریادی است از دل، پاسخی انسانی و عمیق به رنجی که فراموش نمی‌شود.

صبح‌شنبه، درپی حمله‌رژیم صهیونیستی به‌مناطق مسکونی، منصوره‌عالیخانی به شهادت رسید؛ هنرمندی که سال‌ها در کسوت نقاش، مدرس، تصویرگر و

او که راوی بود، خود روایت شد

منصوره عالیخانی فقط یک نام در فهرست شهدای این روزهای حمله اسرائیل نبود. او زن بود، هنرمند بود، معلم بود و راوی دردهای سرزمین زیتون. در اردیبهشت سال ۱۴۰۲، در گفت‌وگویی با روزنامه قدس درباره دغدغه‌هایش گفته بود: «دلم می‌خواهد همین قلم، بافت، فرم و بداهه‌گویی را با موضوعات معاصر هم مطرح کنم که به‌نظرم خیلی هم جای

هنرمندی که دنبال زیبایی بود

منصوره عالیخانی از آن‌دست هنرمندانی بود که زیبایی را نه در فاصله گرفتن از واقعیت، بلکه در درک عمیق‌تر آن می‌جست. برای او، زیبایی‌شناسی صرفاً در رنگ و خط خلاصه نمی‌شد؛ بلکه معنا و ارزش آن در پیوند با احساس، شهود و ادراک درونی شکل می‌گرفت. در گفت‌وگویی که در اردیبهشت ۱۴۰۲ با روزنامه قدس انجام داد، به‌روشنی می‌شد دید که دغدغه‌هایش فراتر از فرم و تکنیک‌های بصری است. عالیخانی معتقد بود هنرمند، در عین وفاداری به زیبایی، باید با جامعه و زمانه‌اش درگیر باشد؛ چرا که به‌باور او، هنرمند باید راوی واقعیت‌های جامعه باشد.

در روزهایی که مجموعه آثارش با عنوان پژواک خیال در گالری

پژواک خیال، پژواک حقیقت

در نمایشگاه «پژواک خیال» که در سال ۱۳۹۶ در گالری ابوالفضل عالی حوزۀ هنری برگزار شد، عالیخانی از مجموعه آثاری رونمایی کرد که محصول ۶ سال تلاش پیوسته بود؛ آثاری برخاسته از تخیل، شهود و احساس. خودش گفته بود: «در واقع جرقه اول خلق این آثار از کلامی آمد که در مرکز هنرهای تجسمی با حضور مرحوم احمدرضا دالوند برگزار می‌شد؛ ایشان منتقد هنری بود و در این کلاس‌ها ما را با دنیای دیگری آشنا کرد و از آنجا‌کار با دودلینگ‌ها (نقاشی‌های سرگرمی کودکانه) آغاز شد. همین دودلینگ‌ها تبدیل به یک

زنی در جهان مردانه هنر

باینکه هنر، ذاتاً از ظرافت‌های خاصی برخوردار بوده‌و کاری‌فارغ از جنسیت به شمار می‌رود، اما باز هم نگاه و حضور مردان در این عرصه، برای خانم‌ها فضایی سخت و طاقت‌فرسا خلق می‌کند. در همان گفت‌وگوی اردیبهشت ۱۴۰۲، عالیخانی از تبعیض‌ها و موانعی گفت که در مسیر یک زن هنرمند وجود دارد. گفته بود: «من دو سال مدیر یک مرکز آموزشی بودم و خاطرم هست آقایانی که همکاران بودند و از قضا با یکدیگر خوب هم نبودند، دست دوستی به هم می‌دادند تا به یک خانم‌ضربه بزنند و نمی‌توانستند بپذیرند که

داور جشنواره‌های هنری به‌فرهنگ این سرزمین جان بخشید، این بار نامش نه در لیست هنرمندان، بلکه در شمار شهیدان غیر نظامی ثبت شد. او که با جان و اثرش، ایستادگی را به تصویر می‌کشید، اکنون نامش در کنار شهدایی ثبت شده که پیش‌تر روایتگرشان بود. عالیخانی، متولد ۱۳۴۶ و فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد نقاشی از دانشگاه‌های الزهرا و سوره بود. از شاگردان استاد کاظم چلیپا به‌شمار می‌رفت و سال‌ها به آموزش نسل جوان در دانشگاه هنر کاشان، هنرستان سوره و دیگر مراکز هنری کشور پرداخت. وی همچنین مدیریت مرکز مهارت‌های هنری دانشگاه‌سوره را بر عهده داشت. در کارنامه‌اش، برگزاری کارگاه‌های هنری، شرکت در نمایشگاه‌های انفرادی و گروهی، تصویرسازی کتاب، داوری جشنواره‌های معتبری چون «هزار و یک بسم‌الله» و «حماسه‌هنر» و نیز دریافت جوایز گوناگون هنری به‌چشم می‌خورد. عالیخانی در واپسین روزهای زندگی‌اش، مشغول خلق اثری عاشورایی بود؛ اثری که با رفتش ناتمام ماند، اما روح آن در شهادتش کامل شد.

کار دارد. به‌نظرم رسالت هنرمند این است که همسو با فضای جامعه‌کار کند و هنرمندان باید کنار هم بنشینند و با یکدیگر تعامل داشته باشند و این فضای معاصر را ما هم با زبان هنر ندانۀ خودمان واگویی کنیم.» و این واگویی را منصوره عالیخانی نه فقط با رنگ و قلم، که سرانجام با خون خود به تصویر کشید.

ابوالفضل عالی حوزۀ هنری به نمایش درآمده بود، از تجربه خلق این آثار سخن گفت؛ آثاری که طی شش سال و بر بستر تخیل، مستقل از فضای بیرونی شکل گرفته بودند. نقطه آغاز این مسیر، کلاسی با حضور زنده‌یاد احمدرضا دالوند بود. از دل خط‌خطی‌ها و دودلینگ‌های ساده‌ای که در آن کلاس‌ها شکل گرفت، مجموعه‌ای پدید آمد که هر خط و رنگ، جهت اثر بعدی را تعیین می‌کرد. این بداهه‌گویی تصویری، همان چیزی بود که عالیخانی آن را لازمه هنر معاصر می‌دانست. او می‌گفت: «لحظه‌ای که قلم و کاغذ را دست گرفتم اصلاً به فکر مخاطب نبودم. در واقع، دنبال مکنونات روحی و قلبی خودم بودم. فکر هم نمی‌کنم هنرمندان از ابتدا باید به مخاطب

مجموعه شدند، همان خط خطی‌هایی که سر کلاس می‌کردیم و تعدادی از این اتودها ابتدا خط بودند و بعد تبدیل به رنگ شدند و هر رنگی، رنگ دیگری را می‌طلبید و هر خطی، خط دیگری را. بنابراین این آثار در یک فضای آزاد هنری کار شده و به‌عنوان پروژه‌ای معین که از قبل موضوع داشته باشد، نبود، بلکه در برخی از این آثار یک بداهه‌گویی وجود داشت که من را به سمت آثار بعدی هدایت کرد. همین طور که کار می‌کردم جذابیت‌های تصویری، فرمی و بافتی به اثر اضافه می‌شد و مشوق من برای ادامه دادن بود.»

یک خانم جایگاهی بالاتر از خودشان داشته باشد. در حیطه هنری هم همین طور بوده است. معمولاً سفارش کار بیشتر به سمت آقایان سرازیر است چون آن‌ها دغدغه‌نا و تأمین معیشت دارند اما انگار خانم‌ها هیچ مشکلی رویه‌رو نیستند. متأسفانه یک بخشی از جامعه آقایان می‌خواهند هویت یک زن را نادیده بگیرند و اتفاقاً بسیار راحت هم این کار را می‌کنند و تا حدودی پشت‌صحنه با هم همبستگی هم دارند.» او درباره این تبعیض‌ها خاطره‌ای تعریف کرده بود: «من قیمت تابلوهایم را پایین گذاشتم و از ۴ میلیون تومان

از شاگردی تا استادی؛ از خلق تا شهادت

منصوره عالیخانی نقاشی را به‌طور جدی از ۱۸ سالگی، در کلاس‌های استاد کاظم چلیپا آغاز کرد و بعدها تحصیلاتش را در دانشگاه‌های الزهرا و سوره تا مقطع کارشناسی‌ارشد ادامه داد. سال‌ها در دانشگاه هنر کاشان، هنرستان سوره و مؤسسات هنری تدریس کرد و مدیریت مرکز مهارت‌های هنری دانشگاه سوره را نیز بر عهده داشت. داوری جشنواره‌هایی چون «هزار و یک

فکر کنند؛ اول باید بروند سراغ خودشان. نخستین چیزی که می‌خواستم، شکستن فضای رئالیسم بود؛ فضایی که سال‌ها درباره‌اش کار کرده بودم و حالا می‌خواستم از آن عبور کنم و خودم را به هنر معاصر برسانم. هنرمند در هنر معاصر باید حرف تازه‌ای داشته باشد، و اگر همسو با فضای زمانه‌اش حرکت نکنند، اصلاً دیده نمی‌شود.» عالیخانی اگرچه آثارش را در فضایی ذهنی و انتزاعی خلق می‌کرد، اما دغدغه‌های اجتماعی را نیز در دل آن‌ها می‌نشاند. از نگاه او، هنر می‌تواند فراتر از رسانه و خبر، گویای حقیقت جامعه باشد. خودش می‌گفت: «من نمی‌خواستم فقط زیبا بکشم. می‌خواستم آنچه در درونم هست را به زبان هنر بیان

واکنون... او بوم را با خون امضا کرد

شاید او هرگز تصور نمی‌کرد رنگ‌سرخ که روزی با قلم به‌جان‌بوم می‌پاشید، روزی به حقیقت تبدیل‌شود؛ نه‌رنگ، بلکه خون خود او بر زمین ریخته‌شود. در مصاحبه‌ای گفته بود: «نقاشی می‌تواند بیشتر از رسانه تأثیر بگذارد.» او حتی مثالی که در این باره می‌زند، مربوط به تابلوی جنگ پیکاسو، به نام «گرنیکا» است؛ «بسیاری از هنرمندان با آثارشان راوی واقعیت هستند؛ مانند «گرنیکا» اثر پیکاسو که نمایشی از جنگ اسپانیاست، حتی دوره آبی و دوره صورتی پیکاسو یا آثار فرانسیسکو گو یا نیز وقایع را ثبت کردند و این واگو‌ها را داشته‌اند و برای همین آثارشان ماندگار شده است. پس هنرمند می‌تواند همسو با فضای پیرامونی‌اش شود و اتفاقاً تأثیر بیشتری هم از خبر و رسانه داشته

شروع می‌شود و برای برخی آثار فاخرتر رقم بیشتر است، اما روز گذشته که افتتاحیه نمایشگاه من بود حتی یک مدیر هم در مراسم شرکت نداشت. یعنی مدیرانی که در حوزه هنری هستند باید حمایت کنند حضور نداشته‌ند و حتی نیامدن یک نگاه‌ی به نمایشگاه بیندازند. هنرمند سال‌ها تلاش کرده و از جیب خودش رنگ و بوم خریده اما حوزه هنری حتی در مراسم هم نبود چون من یک خانم هستم؟ نمی‌دانم واقعاً متأسفانه برای خانم‌ها ارزشی قائل نیستند و دلم در آغوش مردی برده می‌شد.

از مسئولان پر است. در صورتی که دکتر گودرزی افتخار دادند و به نمایشگاه



بسم‌الله» و «حماسه هنر»، تصویرسازی کتاب، برگزاری نمایشگاه‌های انفرادی و گروهی، و تربیت نسل جدید هنرمندان بخشی از کارنامه پرمایه او بود. اما آنچه نام او را ماندگار کرد، نه فقط رزومه، که روحی بود که در آثارش دمید. هنرمندی که در واپسین روزهای زندگی‌اش مشغول خلق اثری عاشورایی بود؛ اثری که ناتمام ماند، ولی در خون خالقش به اوج رسید.

کنم.» شاید به همین دلیل بود که حتی در نقاشی‌هایی که ظاهری آستره و خیال‌پرداز داشتند، می‌شد نشانه‌هایی از واقعیت‌های انسانی و اجتماعی را دید. حقیقت‌هایی که در ذهن و جان زنی هنرمند ته‌نشین شده بودند؛ زنی که بی‌ادعا، اما با تعهد، از دل هنر به‌دنبال معنا، تأثیر و تغییر بود. اکنون، پس از شهادت او در پی حمله‌رژیم صهیونیستی، وقتی به گفته‌اش باز می‌گردیم که «هنرمند باید راوی واقعیت‌های جامعه باشد»، این جمله نه فقط یک باور هنری، که بخشی از زیست و سرنوشتش بوده است؛ سرنوشتی که تلخ، اما روشن‌تر از همیشه، معنای هنر متعهد را یادآور می‌شود.

باشد. و حالا، انگار وقت آن رسیده است که هنرمندان دیگری، تابلویی برای او بکشند. برای زن هنرمندی که هم راوی بود و هم شهید. منصوره عالیخانی، در انتهای مصاحبه‌ای که بیش از دو سال پیش انجام داده، به موضوعی اشاره می‌کند که انگار همیشه برای او تازه و آزار دهنده بوده. از با تلخی و غم از حمایت‌هایی می‌گوید که در حقش صورت نگرفته، اما کماکان با عشق به‌کارش ادامه می‌دهد: «من قطعاً با این انگیزه که مورد حمایت کسی قرار بگیرم کار نمی‌کنم و اگر از درون با کاری که انجام می‌دهم حالم خوب نباشد انگیزه‌ای برای ادامه ندارم. نقاشی بخشی از هویت من است و رنگ و بوم حال من را خوب می‌کند و اگر یک روز کار نکنم انگار حالم بدی است.»

آمدند و من را بسیار تشویق کردند و من هم از حضورشان مفتخرم. می‌خواهم بگویم کیفیت کار مهم نیست اینکه تو چه کسی هستی و چه رابطه‌هایی داری مهم است، اینکه پشت‌صحنه با چه کسی دست‌دوستی داده‌ای اهمیت دارد. این حرف‌ها براریم رنج‌آور است اما حقیقت دارد و شما باید این حرف‌ها را به گوش مسئولان برسانید تا آگاهی پیدا کنند. من به‌عنوان هنرمند این قدر زحمت می‌کشم اما چرا در افتتاحیه خبری از این مسئولان نبود؟ من این خالی بودن را تلخ احساس کردم و بسیار رنجیده‌خاطرم.»



روح لطیفش را دید و دغدغه‌اش را به ما هم نشان داد تا آنجا که طی حملات رژیم صهیونیستی به مناطق مسکونی به شهادت رسید. شهیده منصوره عالیخانی ما آخرین روزهای حیاتش مشغول خلق یک اثر عاشورایی بود که با شهادتش نیمه‌کاره ماند و ما را دعوت کرد به اینکه ارمغان لطافت شهادت است و در عمل یاد داد که شهادت استجابت دعای «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَکَلُّ خِزْمَاسُئِلَ» است. خدا یا بهترین آنچه از تو خواسته شده است را می‌خواهم.



شهادت کودکان غزه روحتش را به درد آورده بود و روح لطیفش در تکاپوی فعالیتی بود که بتواند کمی با ذره‌ای از آلام کودکان غزه را کم کند یا لاقابل کمکی کند که باقی بچه‌ها بمانند، آخر آنها چه کم از کودک موبور او پایی داشتند. خروجی این لطافت تابلویی از او بود که کودکی شهیده منصوره عالیخانی شاگرد استاد چلیپا هنرش را در خدمت گرفته بود تا با هنر خود مظلومیت کودکان غزه را به تصویر بکشد. خداوند

لطافت؛ ارمغان شهادت

هم سفره‌ای‌ها برداشتم. همین شد بهانه آشنایی مان. دیدار به دیدار در سلف غذاخوری که اگر کوتاه بود اما عمق داشت. مسجد حوزه هنری محل دیگر دیدارهایمان بود که هر چند کم بود اما رفاقت را شکل داد. در این دیدارهای اندک شهیده عالیخانی از دغدغه‌هایش می‌گفت از دغدغه‌هایی که برخاسته از روح لطیفش بود. فهمیده بودن، وقار، متانت و حیایی که از چشم‌هایش دیده میشد به صورت گل درشت شخصیت این هنرمند را به رخ می‌کشید.

زینب فروزنده خبرنگار حدود دو سال پیش بود کمی بیشتر، در سلف غذاخوری تنها بودم خامنی با چهره‌ای دوست‌داشتنی با لبخندی با چشم بفرما زد که یعنی نشین نشستم. غذا یا هردو مقابلمان بود که از کیسه کنارش یک ظرف سالاد بیرون آورد گفت بفرما. تعارفی بودم و گفتم نه که با تلنگر همکاری بغلی که بردار، خانم عالیخانی همیشه سالاد داره برای